[فرع بودن زن در قرآن نیامده است](http://www.8am.af/index.php?option=com_content&view=article&id=24447:1390-12-20-15-43-40&catid=3:2008-10-31-09-37-07&Itemid=554)

يكشنبه 21 حوت 1390 ساعت 20:12 محمد محق

[نامه الکترونیک](http://www.8am.af/index.php?option=com_mailto&tmpl=component&link=aHR0cDovL3d3dy44YW0uYWYvaW5kZXgucGhwP29wdGlvbj1jb21fY29udGVudCZ2aWV3PWFydGljbGUmaWQ9MjQ0NDc6MTM5MC0xMi0yMC0xNS00My00MCZjYXRpZD0zOjIwMDgtMTAtMzEtMDktMzctMDcmSXRlbWlkPTU1NA==)[چاپ](http://www.8am.af/index.php?view=article&catid=3%3A2008-10-31-09-37-07&id=24447%3A1390-12-20-15-43-40&tmpl=component&print=1&layout=default&page=&option=com_content&Itemid=554)[PDF](http://www.8am.af/index.php?view=article&catid=3%3A2008-10-31-09-37-07&id=24447%3A1390-12-20-15-43-40&format=phocapdf&option=com_content&Itemid=554)

شورای سرتاسری علمای افغانستان، اخیرا در ضمن بیانیه‌ای، نسبت مرد و زن را نسبت اصل و فرع خوانده است. ارایه چنین دیدگاهی بازتاب نسبتا وسیعی در رسانه‌ها پیدا کرد و بسیاری را به واکنش واداشت.

اشکال اساسی در جایی بود که گفته شده است: «در نظر گرفتن صراحت آیات (1) و (34) سوره النسا که مشعر است در خلقت بشر مرد اصل و زن فرع می‌باشد و نیز قوامیت از آن رجال است، لذا از استعمال الفاظ و اصطلاحاتی که با مفهوم آیات مبارکه در تضاد باشد جدا اجتناب شود.» انتشار این خبر مایه اغتشاش ذهنی گسترده‌ای شد، زیرا زن را فرع معرفی کردن، پیامدهای ارزشی خطرناکی دارد که مقام انسانی او را فرو می‌کاهد؛ چیزی که برای هیچ عقل سلیمی به آسانی قابل قبول نیست. اما از آن‌سو مخالفت با حکم صریح شریعت نیز برای کسانی‌که به آن باور دارند، کاری نیست که بشود به آسانی به آن تن داد. با آن‌که پاره‌ای از توصیه‌های آن بیانیه در باره پرهیز از خشونت در برابر زنان و استیفای حقوق‌شان نکات سودمند و قابل تمجیدی بود، اما مشکل این است که هرگاه زن به‌عنوان موجود درجه‌دوم معرفی گردد و فرع مرد شناخته شود، تضمینی برای تامین حقوق او نمی‌ماند و خشونت نیز استمرار می‌یابد؛ زیرا خشونت زاده تبعیض است و تبعیض محصول چنان نگاهی به زن است!

نگارنده برای رفع این سردرگمی بر آن شد که این دیدگاه را مورد ارزیابی علمی قرار دهد تا مشخص گردد که برخلاف آن‌چه در بیانیه شورای علما آمده است، آیه نخست سوره نسا هیچ‌گونه صراحتی در این‌باره ندارد و چنان ادعایی یک خطای منهجی

(= متودیک) است که توقع نمی‌رفت از بالاترین نهاد مذهبی کشور سر بزند. در این مقاله تنها به بررسی جز نخست بیانیه فوق که مرد را اصل و زن را فرع خوانده است، اکتفا می‌شود، زیرا موضوعی کلیدی است و تبعات سنگینی بر آن مرتب می‌گردد.

من در این‌جا از دریچه مباحث هرمنوتیک مدرن وارد این بحث نمی‌شوم، چرا که اصحاب آن بیانیه با این مباحث ناآشنا هستند و از سویی با به‌کار بردن هر اصطلاح یا متود نو، زمینه برای اتهام‌های از پیش آماده فراهم می‌گردد و بحث را از مسیر اصلی‌اش دور می‌سازد و به‌جای آن‌که به تصحیح خطا کمک کند، به تیره‌تر شدن فضای بحث می‌انجامد، آن‌هم در جامعه‌ای مثل جامعه ما که علوم انسانی در آن به‌شدت رنجور است.

در این نوشته ترجیح می‌دهم با اکتفا به روش‌های آشنا برای عالمان جامعه ما و با تکیه بر منابع سنتی تفسیر قرآن مجید نشان بدهم که حکم یادشده به‌هیچ صورت مورد تصریح این کتاب مقدس قرار نگرفته است و بلکه به عکس، برابری مرد و زن در حوزه ارزش و جایگاه انسانی از پیام‌های محوری آن است. از این‌رو، هر تفسیر یا تاویلی که با این رویکرد محوری در تضاد قرار بگیرد، تردیدی در سستی‌اش نمی‌ماند.

پیش از ورود به اصل موضوع، لازم است به یک قاعده مقدماتی اما مهم اشاره کنم و آن این‌که نصوص دینی، اعم از آیات و احادیث، به لحاظ دلالت بر معنای مورد نظر، به دو بخش عمده تقسیم می‌شوند: یکی نصوص قطعی‌الدلاله و دیگری نصوص ظنی‌الدلاله. آن دسته از اهل علم که به این قاعده مهم وقوف دارند، می‌دانند که بیشتر نصوص دینی در شمار نصوص ظنی‌الدلاله قرار می‌گیرند. خاصیت نصوص ظنی‌الدلاله این است که قابل برداشت‌ها و تفاسیر گوناگونی‌اند، اما هیچ‌یک از آن تفاسیر نمی‌تواند قطعی و نهایی تلقی گردد. برخلاف نصوص قطعی‌الدلاله که جایی به برداشت‌های متعدد و متفاوت نمی‌گذارند و با وضوحی که دارند در را بر تفاسیر گوناگون می‌بندند. حداقل در سطحی که تفسیر و تاویل را متمایز از هم بشناسیم، اختلافی در تفسیر این نوع نصوص نمی‌ماند. هرچند بستن راه بر هرگونه تاویل، کاری است به غایت دشوار.

در هر بحث و حکم دینی، هنگامی می‌توان از حکم صریح قرآن سخن گفت که پای نصوص قطعی‌الدلاله در میان باشد و جایی به تفاسیر و برداشت‌های مختلف نماند. هر نصی که امکان برداشت‌های گوناگون را داشته باشد، از ردیف نصوص قطعی‌الدلاله خارج می‌شود و هر مفهومی که از آن برداشت شود یک مفهوم ظنی و احتمالی است و هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌چه را که از آن برداشت کرده است، به‌عنوان حکم صریح و قطعی قرآن مطرح کند. حال باید دید که آیا طبق ادعایی که در آن بیانیه شده است، صراحتی در آیه قرآن مجید در باره فرع بودن زن وجود دارد یا این‌که یک عبارت ظنی‌الدلاله و فاقد صراحت، مبنای چنان ادعایی قرار گرفته است.

برای روشن‌تر شدن مساله، بهتر است نخست ترجمه آیه مورد بحث را بیاورم تا محل نزاع مشخص گردد. ترجمه آن آیه بدین‌ گونه است: «ای مردم از آن پروردگارتان پروا بدارید که شما را از یک‌تن یگانه آفرید و همسرش را از او خلق کرد و از آن دو مردان و زنان بسیاری را پراکند، و از خدایی که به‌نام او از هم‌دیگر درخواست می‌کنید، و از گسستن رابطه خویشاوندی پروا بدارید، بی‌گمان خداوند بر شما نگهبان است.» (ترجمه مسعود انصاری)

بیانیه فوق، ظاهرا به این جمله از آیه نظر داشته است: «و خلق منها زوجها» یعنی و همسرش را از او خلق کرد، و گویا از آن چنین برداشت کرده است که مرد هدف اصلی از آفرینش بوده است و زن چون از وجود او خلق شده است، فرع او است.

چنان‌که دیده می‌شود در عبارت فوق هیچ تصریحی بر فرع بودن زن نشده و از ادوار قدیم تا امروز میان مفسران قرآن مجید در باره مقصود اصلی آن اختلاف نظر بوده است.

برای پی بردن به ظنی‌الدلاله بودن نص آیه مبارکه مورد بحث، بهتر بود که علمای محترم سری به تفاسیر مهم قرآن مجید، اعم از تفاسیر قدیم و جدید، می‌زدند تا می‌دیدند که چقدر برداشت‌های گوناگون از این آیه صورت گرفته است و برداشتی که مورد نظر صاحبان این بیانیه بوده است، تا کجا پشتوانه دارد.

کسانی‌که از منظر تاویلی به این آیه نگاه کرده‌اند، برداشتی از آن داشته‌اند که هیچ‌گونه ارتباطی با برداشت یادشده ندارد. شیخ‌اکبر محی‌الدین ابن عربی که پیشوای اهل تاویل است در تفسیر آن می‌گوید: «الذی خلقکم من نفس واحده، منظور از آن نفس ناطقه کلی است که قلب جهان است و آدم حقیقی همو است، و همسرش نیز از او گردانیده شده است؛ یعنی نفس حیوانی از آن نشات می‌یابد، و این‌که گفته شده است از پهلوی چپ وی ساخته شده است، به این معنا است که از بعدی ساخته شده است که به جهان کاینات نزدیکی دارد، چراکه نسبت به بعد نزدیک به حق ضعیف‌تر است، و اگر جفت آن نمی‌بود به دنیا هبوط نمی‌کرد، چنان‌که گفته‌اند ابلیس نخست به او تزیین کرد و به‌وسیله او آدم را فریفت، و شکی نیست که تعلق بدنی بدون این بعد، مهیا و قابل کارایی نمی‌گردد، و بث منهما رجالا کثیرا، یعنی صاحبان دل‌هایی که به‌طرف پدر خود کشش دارند، و نسا، یعنی صاحبان نفس‌هایی که به مادرشان می‌گروند.» (ابن عربی، تفسیر، ج 1، ص 137).

شاید گفته شود که تاویلات ابن عربی و امثال او اعتباری ندارد. من نمی‌خواهم در این مبحث به دفاع از این تاویلات برخیزم، هرچند همه می‌دانند که ابن عربی از بسیاری عالمان روزگار ما عالم‌تر بوده است، بلکه می‌خواهم نشان بدهم که دامنه برداشت از نصوص دینی و از جمله این نص که بدان استناد شده است، تا کجا وسعت می‌یابد.

حال اگر از مرز تاویل صرف نظر کنیم و به محدوده تفاسیر متعارف برگردیم، هم‌چنان دیده می‌شود که حتا بدون چنان تاویلی، مفسران در باره فهم‌شان از این آیه به برداشت واحد و مورد اتفاقی نرسیده‌اند و حتا این را که زن به لحاظ فزیکی از وجود مرد آفریده شده باشد، به‌طور قطعی از آن برداشت نکرده‌اند. امام فخرالدین رازی در تفسیر این آیه دو نظر را نقل کرده و گفته است: «در این‌که حوا از آدم آفریده شده باشد دو نظر است: اول که بسیاری به آن نظر داده‌اند این است که وقتی خداوند آدم را آفرید خواب را بر او فرود آورد، سپس حوا را از پهلوی چپ وی ایجاد کرد، و هنگامی که او بیدار شد و او را دید به او تمایل یافت و الفت پیدا کرد، زیرا او آفریده شده از اجزای خودش بود، و این عده به این سخن پیامبر (ص) استناد کرده‌اند که: همانا زن از قبرغه‌ای کج آفریده شده است که اگر بخواهی راستش کنی او را خواهی شکست و اگر به حالش بگذاری با آن کجی از او بهره خواهی برد. نظر دوم که ابومسلم اصفهانی برگزیده این است که مراد از جمله: و از او همسرش را آفرید این است که او را از جنس و ماده‌ای آفرید که آدم آفریده شده بود. مانند این سخن خداوند که در سوره نحل گفته است: «والله جعل لکم من أنفسکم أزواجا» یعنی: و خداوند همسرانی برای‌تان گردانید از نوع خودتان (نحل: 72) و گفته است: «إذ بعث فیهم رسولا منهم» یعنی آن‌گاه که برانگیخت پیامبری از خود ایشان» (آل عمران: 164) و نیز گفته است: «لقد جاکم رسول من أنفسکم» یعنی: «و آمد به شما پیامبری از خودتان.» سپس امام فخر رازی نقل می‌کند که قاضی عیاض نظر اول را قوی‌تر دانسته است به این دلیل که اگر حوا جداگانه آفریده شده باشد در آن‌صورت انسان‌ها از یک‌تن آفریده نشده‌اند بلکه از دوتن آفریده شده‌اند. آن‌گاه امام فخر رازی خود جواب می‌دهد که پاسخ این سخن این است که: «کلمه مِن برای ابتدای غایت است، و چون آغاز آفرینش با آدم شده است، درست است که گفته شده باشد شما را از یک‌تن آفرید، و هم‌چنان وقتی ثابت باشد که خداوند بر آفرینش آدم از خاک توانایی داشته باشد، بر آفرینش حوا از خاک نیز توانایی دارد، و هرگاه چنین باشد، چه فایده‌ای است در این‌که او را از قبرغه آدم بیافریند؟» (فخر رازی، تفسیر کبیر، ج 9، ص 478).

چنان‌که دیده می‌شود، امام فخر رازی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مفسران قدیمی قرآن مجید نظر دوم را که زن مستقلا آفریده شده است و احتمالا از عین ماده‌ای که مرد از آن آفریده شده بود، قوی‌تر می‌داند. این نظر مخصوص امام فخر رازی نیست بلکه مفسرانی دیگر نیز چنان برداشتی از آن آیه داشته‌اند. تفسیر مراغی از قفال (متوفی 365ه ق) نقل می‌کند که گفته است: «مراد این آیه این است که خداوند هریک از شما را از یک‌تن آفریده است و برای او همسری از جنس خودش قرار داده است که در انسانیت با او برابر است. یا احتمال دارد که مخاطب این آیه قوم قریش در زمانه پیامبر (ص) باشد که همه آنان فرزندان شخصی به‌نام قصی بوده‌اند، و مراد از یک‌تن در این‌جا همان قصی باشد» سپس مراغی از امام محمد عبده نقل می‌کند که اگر پژوهشگران به این نتیجه برسند که هر بخش از مردم پدری جداگانه داشته‌اند و همه به یک‌تن منتهی نشوند، چنین برداشتی با آیات قرآن مجید در تعارض قرار نمی‌گیرد، و لزومی ندارد که مراد از یک‌تن در این آیه را حضرت آدم بدانیم، زیرا کلمات رجالا کثیرا و نسا به‌شکل نکره آمده‌اند نه معرف به أل که شامل همه مردان و زنان بشود؛ یعنی در قرآن چیزی نیست که این باور را کاملا رد کند و یا به شکل قاطعی اثبات کند که جای هیچ تاویلی نماند. و اگر کسی به این نظر باشد که حوا از قبرغه آدم آفریده شده است، آن را نمی‌تواند از این آیه ثابت کند، چراکه آن را از سیاق آیات مشابه آن خارج می‌سازد» (احمد مصطفی المراغی، تفسیر المراغی، ج 4، ص 177).

کلمه زوج در این آیه نیز مورد توجه شماری از مفسران قرار گرفته است و آنان اشاره کرده‌اند که این کلمه به معنای زن نیست بلکه به معنای جفت است که هم بر مرد اطلاق می‌شود و هم بر زن، و هر کدام از مرد و زن زوج یکی دیگر به‌شمار می‌رود. ابن عاشور صاحب تفسیر التحریر و التنویر می‌گوید: «اصل کلمه زوج برای این است که بر مجموع دو فرد گفته شود، اما اطلاق آن بر یکی از مرد و زن از روی مسامحه است که حقیقتی عرفی شده است، اما بر مرد و زن به‌صورت یک‌سان به‌کار می‌رود.» سپس گفته است: «هم‌چنان که بر مردان منت نهاده شده است که زنان را جفت آنان قرار داده است، بر زنان نیز این منت نهاده شده است که مردان را جفت آنان قرار داده است، و بر هردو این منت نهاده شده است که صاحب فرزند باشند» (ابن عاشور، التحریر و التنویر، ج 4، ص 10).

برخی از مفسران با تمرکز بر کلمه مِن تاکید کرده‌اند که این کلمه نه برای تبعیض بلکه برای تبیین است، چنان‌که محمد جواد مغنیه صاحب تفسیر کاشف گفته است: «هیچ دلیلی نیست که مِن در این‌جا برای تبعیض باشد، بلکه می‌تواند مِن بیانی باشد مانند این سخن خداوند متعال: و من آیاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجا، یعنی و از نشانه‌های او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید (سوره روم: 20) و در این‌صورت معنای آیه این است که هم انسان نخستین و هم همسرش از یک اصل آفریده شده‌اند و این اصل همانا خاک است، چراکه در جایی دیگر گفته است: و من آیاته أن خلقکم من تراب ثم إذا أنتم بشر تنتشرون، یعنی از جمله نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید و سپس شما بشر و پراکنده گردیدید.» (مغنیه، تفسیر کاشف، ج 2، ص 244).

تفسیر پرتوی از قرآن از این فراتر رفته و گفته است: «ظاهر نفس در این آیه، همان منشا حیات است. زیرا اگر نظر به شخص باشد – آدم ابوالبشر یا هر انسان معهود و منظوری – باید «من‌النفس» گفته شود و صفت مونث واحده و ضمیرهای منها زوجها، متناسب نیست. چون آن‌جا که منظور شخص است صفت و ضمیر مذکر آورده می‌شود مثل جانی‌النفس الواحد، عندی خمسه عشر نفسا؛ و نیز چون الناس، عام و شامل همه است – گرچه خطاب متوجه به موجودین می‌باشد – آدم، هم مشمول آن است و او هم از نفس واحده آفریده شده است. نفس واحده در آیه، مانند «و نفس و ماسواها فألهمها فجورها و تقواها» است که نظر به‌همان موجود زنده حیاتی است پیش از آن‌که به‌صورت کامل انسانی درآید و ملهم به فجور و تقوا شود، هم‌چنان که کلمه نفس به‌هر جان‌داری گفته می‌شود. و شاید که «و خلق منها زجها» حالیه باشد (به این معنا): «پرواگیرید پروردگار خود را همان که شما را از یک نفس آفرید و حال آن‌که جفت او را نیز از همان آفرید.» (سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، ج 6، ص 16).

با توجه به نکاتی که در آیه وجود دارد، مفسران قرآن مجید موضوع اصالت و فرعیت را از آن برداشت نکرده و بلکه وحدت ماده و منشا را برداشت نموده‌اند. صاحب تفسیر من هدی‌القرآن می‌گوید: «پرسش این است که چگونه خداوند همسر انسان را از جنس خودش آفرید؟ آیا به این معنا که انسان اولیه دارای طبیعتی دوگانه بوده است و طبیعت نرینگی از مادینگی به مرور در نسل‌های بعدی جدا شده است؟ یا این‌که خداوند آدم را آفرید و از پهلویش حوا را به‌وجود آورد؟ پاسخ این پرسش را به دقت و قطع نمی‌توان داد. اما یک اندیشه مهم علمی را که به قطع می‌توان از آن فهمید این است که در تلاوت آیات قرآن مرد و زن از یک جنس تلقی شده‌اند و زن شان کم‌تری از مرد ندارد، نه در سرشت خود و نه در شریعت الهی. آیات قرآن چنین باوری را تکرار کرده‌اند، مثل این گفته خداوند متعال: خلق لکم من أنفسکم أزواجا، یعنی: «از جنس خودتان برای‌تان همسرانی آفرید. قرآن تفکر تبعیض جنسی را که مایه تسلط مطلق مرد بر زن بشود و او را از جنسی برتر معرفی کند. از ریشه برکنده و بیان کرده است که فاصله‌ها و تفاوت‌ها میان انسان‌ها یک امر ساختگی است که پشتوانه‌ای از حقیقت ندارد.» (من هدی القرآن، ج 2، ص 13).

همین مفهوم را سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن ضمن تفسیر همین آیه برداشت کرده و گفته است: «حقیقت دیگری که این آیه در ضمن خود دارد اشاره به این است که جفت آن نفس یگانه نیز از او آفریده شده است، و اگر بشریت این را در می‌یافت کافی بود تا از درافتادن به خطاهای دردناک باز می‌ماند. خطاهایی که مبتنی بود بر تصورات سخیفی در باره زن و او را منبع پلیدی و آلودگی دانستن و مایه ‌شر و بلا قلمداد کردن. در حالی‌که زن در فطرت و سرشت خود از همان نفس نخستین است، و خداوند او را آفریده است تا همسری برای مرد باشد و تا از آنان مردان و زنان فراوانی پراکنده شوند. پس فرقی در اصل و فطرت نیست، بلکه فرق در توانایی‌ها و وظایف است.» (سیدقطب، فی ظلال القرآن، ج 1، ص 547)

چنان‌که دیده می‌شود مفسران قرآن مجید از روزگاران کهن تاکنون، اولا در باره چگونگی آفرینش مرد و زن و این‌که یکی از دیگری اشتقاق شده یا هردو از یک ماده ساخته شده‌اند، اختلاف نظر داشته‌اند و این اختلاف نظر دلیلی بر این است که آیه مورد بحث افاده ظن و احتمال می‌کند، نه افاده قطع و یقین. ثانیا باوجود برداشت‌های مختلف از این آیه، هیچ‌کدام از ایشان آن را دلیلی بر این ندانسته‌اند که زن به‌عنوان فرع مرد معرفی گردد و راهی به تبعیض گشوده شود، زیرا می‌دانسته‌اند که چنین برداشتی با بسیاری از آیات دیگر قرآن که تاکید صریح بر عدالت و رفع تبعیض دارند، در تضاد قرار می‌گیرد. آنان به روش مشهور تفسیر قرآن با قرآن کوشیده‌اند مفاد اصلی آیه را بفهمند و در این زمینه از آیاتی کمک گرفته‌اند که تصریح دارد بر این‌که مرد و زن از یک سرشت هستند، مثل آیات سوره نحل و سوره روم و سوره‌های دیگر. مثلا این آیه که گفته است: «و من آیاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجا لتسکنوا إلیها و جعل بینکم موده و رحمه» و از نشانه‌های خداوند این است که از خودتان همسرانی برای شما آفرید تا به آنان انس گیرید و میان‌تان دوستی و مهر ایجاد کرد. در این‌جا نگفته است زنانی آفرید، بلکه گفته است ازواجا که بر مرد و زن به‌صورت یک‌سان اطلاق می‌گردد. همه می‌دانند که کسی نمی‌تواند این آیه را به این معنا بفهمد که زنان شما را از قبرغه‌های پهلوهای‌تان ساخته است. آشکارا دانسته می‌شود که منظور آیه در این‌جا تاکید بر سرشت یگانه مرد و زن است که خود حاوی پیام برابری و همانندی است.

بنابر این بهتر است مراجع و مجامع علمی در کار خود دقیق باشند و در امور علمی به شکل قاعده‌مند و اصولی سخن بگویند و با خطاهای خود نه قرآن مجید را زیر سوال ببرند و نه بستر نابرابری و تبعیض را در سطح جامعه بگسترانند.